

بسم الله الرحمن الرحيم

تکمیل جلسه قبل

جانشینی علم و ایمان

علم و ایمان نه تنها با یکدیگر تضادی ندارند بلکه مکمل و متمم یکدیگرند. اکنون پرسش دیگری مطرح است: آیا ممکن است این دو جای یکدیگر را پر کنند؟ بدیهی است که نه علم می‌تواند جانشین ایمان گردد - که علاوه بر روشنایی و توانایی، عشق و امید ببخشد، سطح خواسته‌های ما را ارتقاء دهد و علاوه بر اینکه ما را در رسیدن به مقاصد و هدف‌ها و در پیمودن راه به سوی آن مقاصد و اهداف مدد می‌دهد، مقاصد و آرمان‌ها و خواسته‌هایی از ما را که به حکم طبیعت و غریزه بر محور فردیت و خودخواهی است از ما بگیرد و در عوض، مقاصد و آرمان‌هایی به ما بدهد بر محور عشق و علاقه‌های معنوی و روحانی، و علاوه بر اینکه ابزاری است در دست ما جوهر و ماهیت ما را دگرگون سازد - و نه ایمان می‌تواند جانشین علم گردد، طبیعت را به ما بشناساند، قوانین آن را بر ما مکشوف سازد و خود ما را به ما بشناساند.

تجربه‌های تاریخی نشان داده است که جدایی علم و ایمان خسارت‌های غیر قابل جبران به بار آورده است. ایمان را در پرتو علم باید شناخت؛ ایمان در روشنایی علم از خرافات دور می‌ماند. با دور افتادن علم از ایمان، ایمان به جمود و تعصب کور و با شدت به دور خود چرخیدن و راه به جایی نبردن تبدیل می‌شود.

آنجا که علم و معرفت نیست، ایمان مؤمنان نادان وسیله‌ای می‌شود در دست منافقان زیرک، که نمونه‌اش را در خوارچ صدر اسلام و در دوره‌های بعد به اشکال مختلف دیده و می‌بینیم.

علم بدون ایمان نیز تیغی است در کف زنگی مست؛ چراغی است در نیمه شب در دست دزد برای گزیده‌تر بردن کالا. این است که انسان عالم بی‌ایمان امروز، با انسان جاهل بی‌ایمان دیروز، از نظر طبیعت و ماهیت رفتارها و کردارها کوچکترین تفاوتی ندارد. چه تفاوتی هست میان چرچیل‌ها و جانسون‌ها و نیکسون‌ها و استالین‌های امروز با فرعون‌ها و چنگیزها و آتیلای‌های دیروز؟

ممکن است گفته شود مگر نه این است که علم، هم روشنایی است و هم توانایی؟ روشنایی و توانایی بودن علم اختصاص به جهان بیرون ندارد، جهان درون ما را نیز بر ما روشن می‌کند و به ما می‌نمایاند و در نتیجه ما را بر تغییر جهان درون نیز توانا می‌سازد؛ پس علم، هم می‌تواند جهان را بسازد و هم انسان را؛ پس هم کار خودش را انجام می‌دهد (جهان‌سازی) و هم کار ایمان را (انسان‌سازی). پاسخ این است که همه اینها صحیح است، اما نکته اساسی این است که قدرت و توانایی علم، از نوع قدرت و توانایی ابزار است؛ یعنی بستگی دارد به اراده و فرمان انسان. انسان در هر ناحیه بخواهد کاری انجام دهد با ابزار علم بهتر می‌تواند انجام دهد. این است که می‌گوییم علم بهترین مددکار انسان است برای وصول به مقاصد و پیمودن راه‌هایی که انسان برای طی کردن انتخاب کرده است.

اما سخن در جای دیگر است. سخن در این است که انسان پیش از آنکه ابزار را به کار اندازد مقصد را در نظر گرفته است. ابزارها همواره در طریق مقصدها استخدام می‌شوند. مقصدها از کجا پیدا شده است؟ انسان به حکم اینکه از روی طبع حیوان است و به صورت اکتسابی انسان، یعنی استعدادهای انسانی انسان تدریجاً در پرتو ایمان باید پرورش یابد، به طبع خود به سوی مقاصد طبیعی حیوانی فردی مادی خودخواهانه خود حرکت می‌کند و ابزارها را در همین طریق مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد؛ از این رو نیازمند نیرویی است که ابزار انسان و مقصد انسان نباشد، بلکه انسان را مانند ابزاری در جهت خود سوق دهد؛ نیازمند به نیرویی است که انسان را از درون منفجر سازد و استعدادهای نهانی او را به فعلیت برساند؛ نیازمند به قدرتی است که بتواند انقلابی در

ضمیرش ایجاد کند، به او جهت تازه بدهد. این کاری است که از علم و کشف قوانین حاکم بر طبیعت و بر انسان، ساخته نیست. این‌گونه تأثیر مولود تقدس یافتن و گرانبها شدن برخی ارزشها در روح آدمی است و آن خود مولود یک سلسله گرایش‌های متعالی در انسان است که آن گرایش‌ها به نوبه خود ناشی از برداشتی خاص و طرز تفکری خاص درباره جهان و انسان است که نه در لابراتوارها می‌توان به آن دست یافت و نه از محتوای قیاس‌ها و استدلال‌ها.

تاریخ گذشته و حال نشان داده که تفکیک علم و ایمان از یکدیگر چه نتایجی به بار می‌آورد. آنجا که ایمان بوده و علم نبوده است مساعی بشردوستانه افراد صرف اموری شده که نتیجه زیاد و احياناً نتیجه خوب به بار نیاورده است و گاهی منشأ تعصب‌ها و جمودها و احياناً کشمکش‌های زیانبار شده است. تاریخ گذشته بشر پر است از این‌گونه امور.

آنجا که علم بوده و جای ایمان خالی مانده است - مانند برخی جوامع عصر حاضر - تمام قدرت علمی صرف خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها، افزون‌طلبی‌ها، برتری‌طلبی‌ها، استثمارها، استعبادها، نیرنگ‌ها و نیرنگ‌بازی‌ها شده است.

دو سه قرن گذشته را می‌توان دوره پرستش علم و گریز از ایمان دانست.

دانشمندان بسیاری معتقد شدند که همه مشکلات بشر با سرانگشت علم گشوده خواهد شد، ولی تجربه خلاف آن را ثابت کرد. امروز دیگر اندیشمندی یافت نمی‌شود که نیاز انسان را به نوعی ایمان ولو ایمان غیرمذهبی - که به هر حال امری ماورای علم است - انکار کند. برتراند راسل با آنکه گرایش‌های مادی دارد اعتراف می‌کند که: «کاری که منظور آن فقط درآمد باشد، نتیجه مفیدی بار نخواهد آورد. برای چنین نتیجه‌ای باید کاری پیشه کرد که در آن «ایمان» به یک فرد، به یک مرام، به یک غایت نهفته باشد.»

امروز ماتریالیست‌ها هم ناچارند مدعی شوند که ما از جنبه فلسفی، ماتریالیست و از جنبه اخلاقی، ایده‌آلیست می‌باشیم؛ یعنی از جنبه نظری، مادی و از جنبه عملی و آرمانی، معنوی هستیم. اینکه چگونه ممکن است انسان نظراً مادی باشد و عملاً معنوی، مشکلی است که خود مادیین باید بدان پاسخ بگویند.^۱

جلسه ۱۳۹۵/۰۴/۲

سؤال: تعریف آرامش چیست؟ (به دنبال تعریف منطقی نیستیم منظور این است که شما آرامش را چگونه می‌بینید؟ در چه چیزی آن را می‌یابید؟ ...)

اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است

و آن با تنبه به یک مقدمه معلوم گردد. و آن این است که یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی‌الانسان مخمّر بر آن هستند و یک نفر در تمام عایله بشر پیدا نشود که بر خلاف آن باشد، و هیچیک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیاورد، فطرت عشق به کمال است، که اگر در تمام دوره‌های زندگانی بشر قدم زنی و هر یک از افراد هر یک از طوایف و ملل را استنطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیره او می‌یابی و قلب او را متوجه کمال می‌بینی. بلکه در تمام حرکات و سکنات و زحمات و جدیت‌های طاقت فرسا، که هر یک از افراد این نوع در هر رشته‌ای واردند مشغول‌اند، عشق به کمال آن‌ها را به آن واداشته، اگر چه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند، از جان و دل در

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، انسان و ایمان، ص ۳۶، انتشارات صدرا، تهران، چاپ ششم ۱۳۸۰ هـ.

راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند، و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند بدان متوجه‌اند. و همین طور اهل علوم و صنایع هر یک به سعه دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را آن پندارند. و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را. بالجمله، تمام آن‌ها متوجه به کمال‌اند، و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشقبازی کنند. ولی بیاید دانست که با همه وصف، هیچیک از آن‌ها عشقشان و محبتشان راجع به آن چه گمان کردند نیست، و معشوق آن‌ها و کعبه آمال آن‌ها آنچه را توهم کردند نمی‌باشد، زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند می‌یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اوّلی منصرف شود و به دیگری که کامل‌تر است متوجه گردد، و وقتی که به آن کامل‌تر رسید، به اكمال از آن متوجه گردد، بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روز افزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دل‌فریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل را به سوی کوی او روان کردید، اگر جمیل‌تر از آن را ببینید و بیابید که جمیل‌تر است، قهراً متوجه به آن شوید، و لااقل هر دو را خواهان شوید، و باز آتش اشتیاق فرو ننهید و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که «چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم». بلکه خریدار هر جمیلی هستید. بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید: اگر احتمال دهید که جمیلی دل‌فریب‌تر از این‌ها که دیدید و دارید در جای دیگر است، قلب شما سفر به آن بلد کند، «من در میان جمع و دلم جای دیگر است» گویند. بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید: وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را - گرچه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید - با این وصف، فطرت شما گوید ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دل‌ربایی نصیب ما می‌شد. و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملک دانسته‌اند و اشتیاق به آن پیدا کرده‌اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند متوجه مملکت دیگر شوند، و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطه درآورند، به بالاتر از آن متوجه شوند، و اگر یک قطری را بگیرند، به اقطار دیگر مایل گردند، بلکه آتش اشتیاق آن‌ها روز افزون گردد، و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنتی هست، قلب آن‌ها متوجه شود که ای کاش ممکن بود پرواز به سوی آن عوالم کنیم و آن‌ها را در تحت سلطنت در آوریم. و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم.

و بالجمله، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته‌ای که داخل‌اند به هر مرتبه‌ای از آن که رسند، اشتیاق آن‌ها به کاملتر از آن متعلق گردد و آتش شوق آن‌ها فرو ننهید و روز افزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به اینکه تمام قلوب سلسله بشر، از قاره نشینان اقصی بلاد افریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم، و از طبیعیین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد، و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یکدل و یک جهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصور و خیال، و در تجویزات عقلیه و اعتباریه، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس، مبدأ عالم جلت عظمته سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی‌نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟

ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه، بلکه ای پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی‌عیب بی‌زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق بزنید، ببینید با قلم قدرت فطرت اللّٰهی در آن مرقوم است: وَجْهٌ وَجْهٌ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. آیا فطرت اللّٰه الّتی فطر التّاس علیها فطرت توجه به محبوب مطلق است؟ آیا فطرت غیر متبدّله - لا تبدل لخلق اللّٰه فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله این عشق خدا داد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می‌کنید؟

اگر محبوب شما این جمال‌های ناقص و این کمال‌های محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو ننشست و شعله شوق شما افزون گردید؟ هان، از خواب غفلت برخیزید و مزده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد، معشوقی دارید که نقصی ندارد، مطلوبی دارید بی‌عیب، منظوری دارید که نور طلعتش الله نور السموات و الارض است، محبوبی دارید که سعه احاطه‌اش لو دلّیتم بحبل إلی الارضین السفلی لهبطتم علی الله است.

پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد، و نتواند این موهوم و متخیل باشد، زیرا که هر موهوم ناقص است و فطرت متوجه به کامل است. پس، عاشق فعلی و عشق فعلی بی‌معشوق نشود، و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه الیه فطرت باشد. پس، لازمه عشق به کامل مطلق وجود کامل مطلق است.^۲

خدا، واقعیت مطلق و مبدأ هستی

انسان موجودی واقعیت‌گراست. نوزاد انسان از ساعت اول زندگی که در جستجوی پستان مادر است، پستان مادر را به عنوان یک واقعیت جستجو می‌کند. تدریجاً که جسم و ذهن کودک رشد می‌کند به آنجا می‌رسد که میان خود و اشیاء تفکیک می‌کند، اشیاء را به عنوان اموری بیرون از خود و جدا از خود می‌نگرد. با اینکه رابط او و اشیاء یک سلسله اندیشه است، او از اندیشه به عنوان یک وسیله، یک رابطه عمل، استفاده می‌کند و می‌داند واقعیت اشیاء غیر از اندیشه‌هایی است که او در ذهن خویش دارد.

واقعیت‌هایی که انسان از راه حواس خود درک می‌کند که مجموع آن‌ها را «جهان» می‌نامیم، اموری هستند که خصوصیات ذیل از آن‌ها جدانشدنی است.

۱. محدودیت

موجودات محسوس و مشهود ما، از کوچکترین «ذره» تا بزرگترین «ستاره»، محدودند، یعنی به یک قطعه مکان خاص و به یک فاصله زمان خاص اختصاص دارند؛ در خارج آن قطعه از مکان یا آن امتداد از زمان وجود ندارند. بعضی از موجودات، مکان بزرگتر و یا زمان طولانی‌تری را اشغال می‌کنند و بعضی مکان کوچکتر و زمان کوتاهتری را، اما بالاخره همه محدودند به بخشی از مکان و به قدری از زمان.

۲. تغییر

موجودات جهان همه متغیر و متحول و ناپایدارند. هیچ موجودی در جهان محسوس به یک حال باقی نمی‌ماند، یا در حال رشد و تکامل است و یا در حال فرسودگی و انحطاط. یک موجود مادی محسوس، در تمام دوره هستی خود یک دوره مبادله مستمر را در متن واقعیت خود طی می‌کند، یا می‌گیرد و یا می‌دهد، و یا هم می‌گیرد و هم می‌دهد؛ یعنی یا چیزی از واقعیت اشیاء دیگر را می‌گیرد و جزء واقعیت خود می‌سازد و یا چیزی از واقعیت خود را تحویل بیرون می‌دهد و یا هر دو کار را انجام می‌دهد، و به هر حال هیچ موجود مادی، ثابت و یکنواخت باقی نمی‌ماند. این خاصیت نیز شامل عموم موجودات این جهان می‌باشد.

۳. وابستگی

۲. خمینی، روح‌الله (امام خمینی)، شرح چهل حدیث، ص ۱۸۲، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۸۸ هـ.

از جمله ویژگی‌های این موجودات، وابستگی است. به هر موجودی که می‌نگریم آن را «وابسته» و «مشروط» می‌یابیم، یعنی وجودش وابسته و مشروط به وجود یک یا چند چیز دیگر است به طوری که اگر آن موجودات دیگر نباشند این موجود هم نخواهد بود. هرگاه در متن واقعیت این موجودات دقت کنیم آنها را توأم با «اگر» و یا «اگرها» ی زیادی می‌بینیم. در میان محسوسات، موجودی نمی‌یابیم که بلاشروط و به طور مطلق (رها از قید وجودات دیگر که بود و نبود سایر موجودات برایش یکسان باشد) بتواند موجود باشد؛ همه، وجودهایی «مشروط» می‌باشند، یعنی هرکدام بر تقدیر وجود یک شیء دیگر موجود می‌باشند و آن دیگری نیز به نوبه خود بر تقدیر وجود یک موجود دیگر و همین‌طور ...

۴. نیازمندی

موجودات محسوس و مشهود ما به دلیل وابستگی و مشروط بودن، نیازمندان، نیازمند به چه؟ به همه شرایط بیشماری که به آن شرایط وابسته هستند؛ و همچنین هر یک از آن شرایط نیز به نوبه خود نیازمند به یک سلسله شرایط دیگر می‌باشد. در همه موجودات محسوس، موجودی نتوان یافت که «به خود» باشد یعنی از غیر خود بی‌نیاز باشد و با فرض نیست شدن غیر خود بتواند موجود بماند. این است که فقر، احتیاج و نیازمندی سراسر این موجودات را فرا گرفته است.

۵. نسبت

موجودات محسوس و مشهود، چه از نظر اصل هستی و چه از نظر کمالات هستی، موجوداتی نسبی می‌باشند؛ یعنی اگر فی‌المثل آنها را به بزرگی و عظمت یا به توانایی و قدرت و یا به جمال و زیبایی و یا به سابقه و قدمت و حتی به هستی و «بود» توصیف کنیم، از جنبه مقایسه با اشیاء دیگر است. مثلاً اگر می‌گوییم خورشید بزرگ است، یعنی نسبت به ما و زمین ما و ستارگانی که جزء منظومه خورشیدی ما هستند بزرگ است، اما همین خورشید نسبت به برخی ستارگان کوچک است؛ و اگر می‌گوییم قدرت فلان کشتی یا فلان حیوان زیاد است، یعنی با مقایسه با قدرت انسان یا ضعیف‌تر از انسان. همچنین جمال و زیبایی و علم و دانایی. حتی هستی و بود یک چیز، نسبت به هستی و بود دیگر «نمود» است. هر هستی و هر کمال و هر دانایی و هر جمال و هر قدرت و عظمت و هر جلالی را که در نظر بگیریم نسبت به پایین‌تر از خود است، اما بالاتر از آن هم می‌توان فرض کرد و نسبت به آن بالاتر همه این صفات تبدیل به ضد خود می‌شود، یعنی نسبت به بالاتر بود، نمود و کمال، نقص و دانایی، جهل و جمال، زشتی و عظمت و جلال، حقارت می‌شود.

نیروی عقل و اندیشه انسان که برخلاف حواس، تنها به ظواهر قناعت نمی‌کند و شعاع خویش را تا درون سراپرده هستی نفوذ می‌دهد، حکم می‌کند که هستی نمی‌تواند منحصر و محدود به این امور محدود و متغیر و نسبی و مشروط و نیازمند بوده باشد. این سراپرده هستی که در مقابل خویش می‌بینیم، در مجموع به خود ایستاده است و تکیه به خویشتن دارد. ناچار حقیقت نامحدود و پایدار و مطلق و غیر مشروط و بی‌نیاز که تکیه‌گاه همه هستی‌ها می‌باشد و در همه ظروف و همه زمان‌ها حضور دارد، موجود است و اگر نه سراپرده هستی نمی‌توانست روی پای خود بایستد؛ یعنی اساساً سراپرده هستی در کار نبود، عدم و نیستی محض در کار بود.

قرآن کریم خداوند را با صفاتی از قبیل «قیوم»، «غنی» و «صمد» یاد می‌کند و به این وسیله یادآوری می‌کند که سراپرده هستی نیازمند به حقیقتی است که «قائم» به آن حقیقت باشد. آن حقیقت، تکیه‌گاه و نگهدارنده همه چیزهای محدود، نسبی و مشروط است. او بی‌نیاز است، زیرا همه چیز دیگر نیازمند است. او «پر» و کامل (صمد) است، زیرا همه چیز دیگر غیر از او از درون خالی است و نیازمند به حقیقتی است که درون او را از هستی «پر» کند.

قرآن کریم موجودات محسوس و مشهود را «آیات» (نشانه‌ها) می‌نامد؛ یعنی هر موجودی به نوبه خود نشانه‌ای از هستی نامحدود و از علم، قدرت، حیات و مشیت الهی می‌باشد. از نظر قرآن مجید سراسر طبیعت مانند کتابی است که از طرف مؤلفی دانا و حکیم تألیف شده است و هر سطر بلکه هر کلمه‌اش نشانه‌ای از دانایی و حکمت بی‌منتهای مؤلف خود دارد. از نظر قرآن هر اندازه بشر با نیروی علم به شناخت اشیاء نائل گردد، بیش از پیش به آثار قدرت و حکمت و عنایت و رحمت الهی واقف می‌گردد.^۳

نتیجه

این شناخت و جهان‌بینی است که رابطه انسان با خدا را اصلاح کرده بندگی صحیح را در پی خواهد داشت؛ یکی از مظاهر بندگی همین ماه مبارک رمضان و شب قدر و احیای لیلی قدر است که مسائل لازمی را باید پیرامون آن ذکر کرد:

مهم این است که مواظب قلبش باشد که زنده با ذکر خدا و با حضور در مقابل او به مراسم بندگی که موجب رضایت اوست مشغول باشد. زیرا مقصود از زنده داشتن شب‌ها زنده نمودن قلب در آن است و زنده بودن قلب نیز فقط با ذکر و فکر است و ۱. قلب غافل مانند مرده است. و ۲. کسی که مشغول به مکروهاتی که مورد رضایت خدا نیست، باشد، پایین‌تر از مرده است. و ۳. کسی که مشغول به محرمات الهی در این شب‌ها باشد، بدتر از کسی است که در غیر این شب‌ها مرتکب حرام می‌شود. و شاید همین کار باعث شود که انسان عاقبت به خیر نشود.

انسان باید تلاش کند که - در حالی که خیال می‌کند شب زنده داری کرده و رستگار شده - از دسته سومی که گفتیم نباشد. زیرا در این صورت از کسانی خواهد بود که خداوند متعال درباره آنها فرموده: «از لحاظ عمل زیانکارترین (بدکارترین) افراد هستند ولی خیال می‌کنند کارهایشان خوب است» و فکر می‌کنم از گناهان پنهانی خالی نباشی، مثل تأخیر توبه از بعضی گناهان زیرا مشهور این است که سرعت در توبه واجب فوری است و ترک واجب نیز حرام است مانند تزکیه نفس از بعضی از اخلاق که واجب عینی است و ترک آن و مشغول شدن به عبادات مستحبی حرام است. و همینطور گناهان دیگری که مانند این دو گناه مخفی و پنهان هستند. و خلاصه این که سالک باید قبل از فرا رسیدن این شب‌ها و اوقات شریف مواظب خود بوده و بیش از سایر وقت‌ها حال خود را بررسی کند و بکوشد که گناهی در او نباشد تا در تجارت با پروردگار ضرر و زیانی ندیده، نور عبادت‌کنندگان را از دست نداده و مانند بنده ای نباشد که سلطان او را به مجلسش برای هدیه دادن و بزرگداشت او، بلکه برای مأنوس نمودن و مناجات و حال‌های عالی به‌همراه اولیای بزرگوار خداوند، دعوت نموده و او در این مجلس حاضر شده و در حضور سلطان به مخالفت او بپردازد و در خانه رحمان و آشکارا به عبادت شیطان بپردازد و با این اعمال سزاوار خواری بزرگی شده و به جای بدست آوردن بزرگداشت خدا، ذلت و خواری بدست آورد. به هر صورت به حکم عقل واجب است در این شب و امثال آن، از هر چیز ممکن در بدست آوردن رضایت خداوند و سلامتی حال‌ها و عمل‌ها از آفت‌ها، کمک گرفت و با تمام توان باید به این مهم پرداخته تا عمل او خالص و خودش نیز مخلص برای خداوند متعال باشد. و در این صورت است که عمل کم نیز کافی است زیرا پاداش عمل خالص از بنده مخلص بدون حساب است؛ و بنده‌ای که نیت درستی داشته باشد، در معامله با مولای خود فقط با خلوص صادق راضی می‌شود؛ و تمام سعی خود را در این جهت بکار انداخته و این مطلب برای او از هر چیزی مهم‌تر است. زیرا این مطلب با آرزو بدست نیامده، و تنها با علاقه به آن، نمی‌رسند. و کسی که تفاوت این حالت‌ها را نبیند در از یاد عبادت‌های ظاهری خیلی تلاش می‌کند، در حالی که در باطن و قلب خود مخالف پروردگار و دارای حالت‌های پست و اخلاق فاسدی از قبیل ترک واجب و انجام حرام بوده و عمل خود را با ریا و کسب شهرت و نفاق و عجب و نادانی و مخالفت با خدا انجام می‌دهد.^۴

۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، جهان بینی توحیدی، ص ۹۰، انتشارات صدرا، تهران، چاپ ششم ۱۳۸۰ هـ.

۴. ملکی تبریزی، جواد، المراقبات، مراقبات شب اول ماه رجب .

برای این کار لازم است ما واجبات و محرمات اعتقادی، اخلاقی و احکامی را شناخته و خود را با آن بسنجیم چنانچه کمبودی در این زمینه‌ها در وجود ما است واجب آن است که ما آن را جبران کرده و سپس به عبادات و مستحبات شب قدر بپردازیم. برای این منظور کتاب واجبات و محرمات آیت الله مشکینی معرفی می‌گردد.